

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و  
رحمة الله و بركاته

## محتویات

- ۱ فقط خدا توان معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارد
- ۲ هزار حرفی که خدا به پیامبر گفت نزن، راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است
- ۳ خدا «لم یلد و لم یولد» است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) «احد» است
- ۴ اسم علی (علیه السلام) را باید خدا بگذارد
- ۵ امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر نفسش، افضل از عبادت ثقلین است
- ۶ معرفی نکردن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کنار گذاشتن بیست و دو سال عبادت پیامبر
- ۷ امیرالمؤمنین (علیه السلام) نجات‌دهنده قبر و قیامت
- ۸ کتاب بی‌علی (علیه السلام) دفتر است
- ۹ ائمه، کشته جلسه بنی‌ساعده هستند
- ۱۰ شیعه واقعی، کشته جلسه بنی‌ساعده است
- ۱۱ حیوانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بهتر می‌شناسند
- ۱۲ مقام دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خدا می‌داند
- ۱۳ نجات نسل بشر به واسطه وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۱۴ امیرالمؤمنین (علیه السلام) رحمة للعالمین است
- ۱۵ بیایید محرم حضرت زهرا (علیها السلام) شوید
- ۱۶ بیایید علی‌خواه شوید
- ۱۷ امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) غریب است

## فقط خدا توان معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارد

ما توان نداریم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کنیم. فقط توانی که دارد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کند،  
خداست. هیچ‌کس توان ندارد.

مجلسی بود و عقد علی‌آقای ما بود. یک نفر بود از پسرهای مجتهد، اهل اصفهان، ایشان را دعوت کرده بود. آن بنده خدا  
مثلاً می‌خواست بگوید حاج حسین یک حرفی می‌زند. خیلی ذوقی بود. خدا رحمتش کند. آن مرد عالم بزرگوار گفت: شما  
صحبت کن. گفتم: من اگر صحبت کنم از ولایت صحبت می‌کنم. ایشان گفت: ما هم دوست داریم و خوشمان می‌آید. من  
به ایشان گفتم: اگر من از ولایت صحبت کنم، ممکن است شما فاجعه‌ای به وجود بیاورید و بگویید ایشان عوضی است.  
گفت: نه. من یک مرتبه گفتم: که علی (علیه السلام)، یعسوب‌الدین، امام‌المبین، حجت‌خدا، وصی‌رسول‌الله، را خود  
پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم نتوانست معرفی کند. یک دفعه انفجار کرد. گفت: آیا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله  
وسلم) نتوانست؟ من هم گفتم: خب، استکانم را آب بکش. خلاصه، ایشان توان نداشت و پا شد رفت.

این‌ها یک حدی روایت و حدیث را می‌دانند. یعنی مثل تازه‌کارند. شما مثلاً یک کاری را که می‌خواهید یاد بگیرید، یک قدری  
را یاد می‌گیرید. روایت و حدیث را کسی که بخواهد قبول بفرماید، باید مبنای روایت و حدیث را بداند. اتفاقاً روایت داریم  
خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: یا علی! نتوانستم من تو را معرفی کنم. چون مردم پذیرش آن را نداشتند.

هزار حرفی که خدا به پیامبر گفت نزن، راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است

دوم، در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، جنی آمد و گفت: یا رسول الله! اینها ما را اذیت می‌کنند. دختر به ما نمی‌دهند. دختر نمی‌گیرند. ما را اذیت می‌کنند. آخر، جنها هم مثل ما کافر و مسلمان دارند. یک عده‌ای کافرنند، یک عده‌ای مسلمانند. یک عده‌ای مشرکند، (حالا نمی‌خواهم در جن وارد شوم که چه جور است. می‌خواهم وارد انس شوم). بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی جان! برو هرکدامشان اسلام آورند، آورند وگرنه گردنشان را بزن و اینها را حدی معلوم کن. امیرالمؤمنین (علیه السلام) پا شد و رفت. اما هیچ‌کس مثل سلمان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌شناخت، چون که پایش را جای پای امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گذاشت. بی‌خود نبود که شد «سلمان منا اهل البيت». زمین دهان باز کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کسی که خبر پسر عم من را بیاورد، هر چه بخواهد به او می‌دهم.

سلمان آنجا رفت و شاید یکی دو روز کشید و همانجا بود تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. گفت: علی جان! من بروم خبر تو را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدهم. آمد خیرش را داد. حالا توجه کنید که نمی‌تواند معرفی کند. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی معراج تشریف برد، خدا سه هزار حرف به او زد. گفت: هزارتایش را بزن. هزارتایش را نزن. هزارتایش را خواستی بزن، خواستی نزن. آن هزارتایی که گفت نزن، راجع به علی بن ابی طالب، وصی رسول الله، حجت خداست. چون که کسی نمی‌کشد. اگر می‌کشیدند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی‌رفت حرفش را در چاه بزند.

حالا گفت: یا رسول الله! الوعهده، وفا. فرمودی هر چه بخواهی می‌دهم. بده. گفت: از آن هزار حرفی که گفتند نگو، یکی‌اش را به من بگو. حالا خدا گفته نگو، این الان می‌گوید بگو، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که قرارداد کرده است. وحی رسید، جبرئیل گفت: ای پیامبر! «سلمان منا اهل البيت» یکی‌اش را بگو.

عزیزان من! معلوم می‌شود واقعیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌توان گفت. حالا به او گفت: ای سلمان! آن یهودی که در محله ما از دنیا رفته را می‌شناسی، گفت: برو به اذن خدا، آنجا (چه می‌دانم؟ بگویم یا نگویم؟ من باز هم ملاحظه می‌کنم. می‌بینم نمی‌کشید. یعنی دنیا نکشیده است.) حالا گفت: علی بگو، یهودی فوراً گفت: لبیک. گفت: چه خبر؟ گفت: سلمان! بدان که من می‌خواستم مسلمان شوم، من به یهودی‌گری مُردم. اما روزی یک سلام به علی (علیه السلام) می‌کردم. علی (علیه السلام) را دوست داشتم. حالا بیا جای من را ببین. چه جایی دارم و چه مقامی دارم. سلمان جان! دست از علی (علیه السلام) بردار.

## خدا «لم یلد و لم یولد» است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) «احد» است

حالا عزیز من! قربانتان بروم! من گفتم آخر عمرم است، یک نواری راجع به کارهایی که در دنیا شده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرده یا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته یا خدا گفته را بگویم. به خدا قسم! حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به غیر خدا، هیچ‌کس نمی‌شناسد.

حالا از اینجا می‌خواهم شروع کنم. حرف من این است. خدای تبارک و تعالی «لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» است. آن خداست، اما علی (علیه السلام) «احد» است. هیچ‌کس مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی (علیه السلام) نیست. تمام این خلقت، در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) فلج است، اما تمام باید بگویند علی (علیه السلام).

هیچ‌کس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به غیر خدا نشناخته است. حالا عزیز من! قربانت بروم! تمام این خلقت در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید قبولی داشته باشند. تمام کسری دارند. اما فقط خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل خدا کسری دارد. ما نمی‌گوییم علی (علیه السلام) خداست. اما از خدا هم جدا نیست. چون که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مقصد خداست.

دوباره تکرار می‌کنم، چه کسی است که اینجوری باشد که خدا بگوید اگر او را قبول نداشته باشی، عبادت انس و جن کنی، قبولت ندارم؟ خب، خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کرده است.

حالا از تولد می‌خواهم شروع کنم. عزیز من! حسابش را بکن. فاطمه بنت اسد وارد خانه خدا شد. خدا به مریم گفت: اُخرج، برو بیرون. حالارفته بیرون، آنجا غذا می‌آمد. گفت: خدا بچه‌ای که به من دادی، آیات است، خودت گفتی. حالا رفت بیرون. گفت: برو پای آن درخت. درختی بود که خشک بود. خرما داده بود. خدا گفت: تکان بده تا خرما بریزد و بخور. گفت: ای مریم! آن موقع دربست، حواست پیش من بود. حالا حواست پیش بچه‌ات رفت. کجا حواستان پیش بچه‌هایتان می‌رود؟ آن وقت اُخرج می‌شوید. بچه‌ات را بخواه. من نمی‌گویم نخواه. اما اگر خدا و علی (علیه السلام) را بخواهد، تو او را بخواه. «انک لیس من اهلک» باید اهلیت داشته باشد.

حالا روایتی داریم که فاطمه بنت اسد گفت: خدایا! درد را به من آسان کن. نه اینکه آن درد، درد زاییدن بود که گفت: خدایا درد را به من آسان کن. یعنی گفت ای خدا، مشکل من را حل کن. من در خانه تو هستم.

فوراً دیوار شکافته شد، فاطمه وارد خانه خدا شد. دوباره مانند اتوماتیک بند آمد. در تمام فضای مکه، بلند شد که فاطمه خانه خدارفته است. مردم همه اجتماع کردند. حالا یک دفعه دیوار دهنش باز شد. فاطمه بنت اسد علی (علیه السلام) را روی دست دارد. آمد خدمت پدر بزرگوار علی بن ابی طالب، یعنی ابوطالب. پیش ابوطالب آمد. گفت: اسم بگذار. گفت: من می‌گویم اسمش را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگذارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کرد؟ گفت: اسم علی (علیه السلام) را باید خدا بگذارد. متحیر بودند. دیدند لوحی پیدا شد. در آن لوح نوشته، خدا گفته است: من علی اعلا هستم، اما اسم این فرزند را بگذار علی. چه کسی هست که اسمش را اینجور بکند؟ وای به حال شما که دارید اسمهای تجدیدی روی بچه‌هایتان را می‌گذارید. وای به حال مردم آخر الزمان. حالا چه کار می‌کند؟ علی بن ابی طالب، وصی رسول الله، حجت خدا، شروع می‌کند تورات خواندن، شروع می‌کند انجیل خواندن، زبور خواندن، قرآن خواندن. چه کسی مثل علی (علیه السلام) است؟ چرا توجه ندارید؟

حالا من به شما بگویم. ممکن است که قرآن و تورات به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل بوده، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) الان دارد می‌خواند. حالا من می‌خواهم مصداق پیامبر برای شما تا شما از مصداق امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را لاقلاً ظاهرش را بشناسید.

### امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر نفسش، افضل از عبادت ثقلین است

چه کسی است که شمشیرزده افضل عبادت ثقلین؟ چه کسی است نفس کشیده است افضل عبادت ثقلین؟ به تمام آیات قرآن! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هر نفسش افضل از عبادت ثقلین است. چون که آنجا در ظاهر دارد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را حفظ می‌کند، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش حفظ است.

حالا عزیز من! قربانت بشوم! ما باید چه کار کنیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قدری بهتر بشناسیم؟ حالا وحی رسید، یا محمد! این‌ها یک عده‌ای از مشرکین هستند، انتخاب شده‌اند و می‌خواهند تو را بکشند. من نگذاشتم. گفتند: یک مقدار روشنایی شود تا علی (علیه السلام) را جای خودش بگذارد. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه بیرون رفت و به این اولی برخورد. دید این می‌آید فتنه می‌کند. گفت: بیا برویم. این‌ها رفتند در غار حرا.

حالا عنکبوت دارد با آب دهانش اینجا را مسدود می‌کند. حالا ریختند داخل خانه. گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کجاست؟ گفت: او را که به دست من ندادید. چرا از من سؤال می‌کنید؟ آمدند دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). دیدند یک غار است و این همه تار است. گفتند: این داخل که نرفته است. یا زمین رفته است یا آسمان.

حالا ببین خدا چه کار می‌کند؟ عزیزان من! بیایید حمایت از ولایت کنید تا خدا به شما جزا دهد. عنکبوت را من دیدم. از هزار متر بیفتد با آب دهنش می‌آید بیرون. همان‌سان که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در ظاهر حفظ کرده، خدا حفظش می‌کند. این حرفها یک گره‌چینی دارد. بیایید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول کنید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول کنید، خدا قبولتان کند. عزیزان من! قربانتان بروم! بیایید حرف گوش کنید.

حالا گفتم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را حفظ کرده، دارد حمایت از ولایت می‌کند، یعنی حمایت از خودش هم می‌کند. چرا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید بیاید علی (علیه السلام) را معرفی کند. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ظاهراً می‌کشتند چه کسی می‌آمد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معلوم کند؟

## معرفی نکردن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کنار گذاشتن بیست و دو سال عبادت پیامبر

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیست و دو سال عبادت کرده، عبادت پیامبری که هر «الله اکبر» ی گفته، دنیا یا خلقت، «الله اکبر» گفتند، مگر عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شوخی است؟ اما ولایت به غیر از عبادت است، هر چند عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد. چرا؟ تند حرف نمی‌زنم، تو حالات نیست. من اگر حالی‌ام نباشد که خدا این حرفها را به دهنم جاری نمی‌کند. حالا نمی‌گوییم کندی، یک ذره مسامحه کرد. خدا فرمود: هیچ کاری نکردی. عبادت بیست و دو سال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کنار گذاشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فوراً اطاعت کرد. حالا می‌گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را این‌جوری معرفی نکن، روی دست بگیر تا مردم ببینند این است، نروند کسی دیگر را معرفی کنند. ببین! این معرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، نه حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام). حالا دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بلند کرد. «الیوم الکملت لکم دینکم» من حرفم این است. کسانی که می‌گویند [در آخرالزمان] با دین از دنیا نمی‌روند، دین ندارند؛ یعنی علی (علیه السلام) ندارند. می‌گویند اگر از هزار تایی شما یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه تعجب می‌کنند، ببین می‌گویند با دین، دین علی (علیه السلام) است. علی (علیه السلام) نداری که بی‌دین می‌روی. مکه داری، عمره داری، کربلا هم داری، دین نداری. دین یعنی با امر آن‌ها هر کجا که می‌خواهی بروی، بروی. دین، یعنی امر آنها. کجا دین دارید؟ کجا هر سال پا می‌شوید سوره می‌روید؟ اگر عبادت تو قبول است، چرا می‌گویند بی‌دین می‌روی؟ پس عبادت قبول نیست. عبادت، باید اطاعت باشد. اطاعت در زمان ما، باید به امر وجود مبارک امام زمان (علیه السلام) باشد.

حالا کیست که مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد؟ پس من درست می‌گویم. گفتم: خدا «لم یلد و لم یولد» است، علی (علیه السلام) «احد» است، احدی مثلش نیست.

## امیرالمؤمنین (علیه السلام) نجات‌دهنده قبر و قیامت

خود علماء گفتند، (البته گفتند یا نگفتند، یقین داریم که هست) مگر نبود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، فاطمه بنت اسد را توی قبر گذاشت. فرمود: [اگر از امامت پرسیدند،] بگو پسر من. گفت: پسر من. فاطمه حیران زده شد. ائمه را سؤال کردند. کدام یک از شما امام‌هایتان را بلدید؟ تو چه چیزی بلدی؟ نمی‌خواهم تا وقتی که از علی (علیه السلام) صحبت می‌کنم، حرف لهو و لعب را بزنم. دهنم عیب می‌کند. نمی‌زنم. تو چه چیزی بلدی؟ بترسید از آن روزی که از شما سؤال می‌کنند. توی قبر امام‌هایتان را سؤال می‌کنند. آیا دنیا را سؤال می‌کنند یا ائمه را سؤال می‌کنند؟ حالا اگر هم بگویی، می‌گویند چرا امرش را اطاعت نکردی.

قربانتان بروم! تمام دنیا در مقابل ولایت فلج است. هم فلج است، هم فرج است. اگر تو علی (علیه السلام) داشته باشی، فرج است، نداشته باشی، فلج است.

خدا می‌داند، خبر داریم، آدم را وقتی توی قبر می‌گذرانند قدری چنده دارد. اما مؤمن واقعی چنده ندارد. همه ما که مؤمن واقعی نیستیم. اما ائمه را سؤال می‌کنند. او یادش می‌رود. مثلاً می‌پرسند: امام چهارم کیست؟ می‌گوید: مگر نمی‌دانی که امام زین العابدین است؟ پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه نجات این دنیا است؛ نجات آخرتتان هم هست. علی جان! قربانت بروم! کیست مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)؟ به من بگویید. تا می‌روید، حرفی می‌زنید، مصداق درست می‌کنید.

## کتاب بی‌علی (علیه السلام) دفتر است

حال آمدم سر عبادت. عبادت بی‌علی (علیه السلام) که قبول نیست. کتاب بی‌علی (علیه السلام) دفتر است. چه کسی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؟ من می‌خواهم امروز بگویم علی (علیه السلام) «احد» است. حالا تمام خلقت محتاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، محتاج خداست. نگویند حسین، می‌خواهد علی (علیه السلام) را خدا کند، اما به دینم از خدا جدا نیست. من نمی‌توانم بگویم. به تمام آیات قرآن، من دیدم، خدا از علی (علیه السلام) جدا نیست، علی (علیه السلام) از خدا جدا نیست، شما هم بیایید از علی (علیه السلام) جدا نشوید.

مگر نبود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت داده؟ من دارم شهادتها را برای شما می‌خوانم. مگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نبود که مریض شد، آمد پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). گفت: یا رسول الله! به من دعا کن. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک مکثی کرد. گفت: خدایا! به حق علی، علی را شفا بده. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگاهی به جبین مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد. پیامبر فرمود: یا علی! ذراتی که تا قیامت می‌خواهد بیاید، نظرم کردم. خدا به من شناسایی داد که من این را بگویم. خدا به من شناسایی داد. تمام ذرات را دیدم. خدا از تو بهتر ندارد. خدایا! به حق علی، علی را شفا بده.

## ائمه، کشته جلسه بنی‌ساعده هستند

مگر اهل تسنن نگفتند. همانجا این دو نفر جگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آتش زدند، وقتی پیامبر فرمود: دو چیز بزرگ می‌گذرم. یکی قرآن است، یکی عترت. خدا لعنت کند این دو نفر را، گفتند: قرآن ما را بس است. دید اگر بگویند عترت، عترت فرمایش‌هایی دارد که نمی‌تواند عمل کند. نه می‌تواند و نه می‌خواهد که عمل کند، اما در قرآن می‌تواند خدعه کند. گفت: اگر یک دانه مثل قرآن بیاورید، جایزه می‌دهم. تمام پیشرفته‌های اسلام جمع شدند، نتوانستند بیاورند. اما همان جا این حرام‌زاده، حرام‌زادگی کرد. دید می‌تواند با قرآن، کارهایی بکند. حالا چه کار کرد؟

بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و جلسه بنی‌ساعده درست کرد. دید اگر بگویند او را قبول دارم، کسی را نمی‌تواند معلوم کند. خیلی حرام‌زاده بود. شیطان حرام‌زاده را رهبری می‌کند. الحمدلله، شما باید شکر کنید که پدری داشتید که حلال‌زاده‌اید. شیطان رهبری‌اش کرد، جلسه بنی‌ساعده درست کرد. خیانتی که دومی به تمام ائمه کرد، به زهرای عزیز (علیها السلام) کرد، این بود که این‌ها را خلق حساب کرد، این‌ها را کشت. چرا امام حسن (علیه السلام) گفت: وقتی ما حرم را کشتند، همه ما را کشتند؟ همه این‌ها کشته شدند. به دینم! موهای بدنم می‌گوید، گلوله‌های خونم می‌گوید، عقلم می‌گوید، همه چیزم می‌گوید تمام گناهان گردن این دو تاست که این‌ها ائمه را خلق حساب کردند. این گناه تا زمان رجعت دارد افشاء می‌شود. یعنی مردم سراغ این گناه می‌روند و سنی می‌شوند. مگر ما نشدیم؟ حالا هفتاد هزار نفر رفتند و سنی شدند. رفتند طرف عمر و ابابکر.

## شیعه واقعی، کشته جلسه بنی‌ساعده است

عزیزان من! قربانتان بروم! ببینید من دارم چه می‌گویم؟ حالا امام حسین (علیه السلام) هم می‌گوید من کشته جلسه بنی‌ساعده هستم. نه امام حسین (علیه السلام) کشته جلسه بنی‌ساعده است، به تمام آیات قرآن! دوازده امام، چهارده معصوم کشته جلسه بنی‌ساعده هستند. افزوده کنم، شیعه واقعی هم کشته جلسه بنی‌ساعده است. همین‌طور که امام حسن (علیه السلام) می‌گوید ما که کشته شدیم، جان داریم، به دینم! آن شیعه واقعی هم همین‌طور است. مگر من کشته نیستم؟ نگویند ادعای شیعه‌گی می‌کند. چون که بعضی‌ها مثل مگس می‌مانند، تمام جان آدم سالم است، اما یک جایش یک خدشه دارد، در آن خدشه کار می‌کنند. نمی‌خواهند این حرفها را درک کنند. حالا وقتی من می‌گویم این است: گفتم: اگر من را آن وسط بگذارند و تمام آبهای دنیا که هیچ، آسمان را روی من بریزند، می‌سوزم. پس من را هم سوزانده

است. تمام انبیاء را هم سوزانده است. آیا حالا این دو نفر برادر ما هستند؟ عزیز من! قربانت بروم! چه کار می‌کنی؟ تمام ملائکه را سوزانده است. تمام انس و جن را سوزانده است، به دینم! سوزانده است، به ایمانم! سوزانده است، توجه به این حرفها کنید. به تمام آیات قرآن! تا محبت دنیا دارید این حرفها را توجه نمی‌کنید، عمل هم نمی‌کنید و بایگانی می‌کنید. مگر آن را از خودتان دور کنید.

خب، چطور سوزانده است؟ مگر انس، گریه نکرده است؟ جن، گریه نکرده است؟ جهنم، گریه نکرده است؟ بهشت، گریه نکرده است؟ اشیاء، گریه نکرده‌اند؟ هنوز دارد درخت گریه می‌کند. پس اگر امام حسین (علیه السلام) می‌گوید من کشته جلسه بنی‌ساعده هستم، تمام این عالم و خلقت عزادارند. از برای زهرای عزیز (علیها السلام)، از برای آن توهینی که به امام حسین (علیه السلام) شده، از برای توهینی که طناب گردن یک خلقت انداخته شد، نه علی (علیه السلام). علی (علیه السلام) باز بالاتر از اینهاست، مافوق تمام خلقت است.

این حرفها چیست که می‌زنید؟ تمام این‌ها می‌سوزند و همه این‌ها منتظر رجعتند. امیدوارم خدا ظهور حضرت را جلو بیندازد. خدایا! قسمت می‌دهم به دوازده امام، چهارده معصوم، قسمت می‌دهم به تمام خوبهای خلقت، ظهور حضرت را جلو بینداز. خدایا! ما رجعت را درک کنیم. خدایا! رجعت را بفهمیم. خدایا! این کتاب رجعت را مطالعه کنیم. خدایا! یک وقتی به ما بده. خدایا! وقتش این است که فرصت به ما بده. خدایا! فرصتش این است که محبتش را به ما بده که ما این‌ها را هم بخوانیم و هم عمل کنیم.

حالا عزیز من! من هنوز که دست برداشتم. حالا ببین تمام این‌ها می‌سوزند. حالا آن شیعه واقعی هم می‌سوزد. پس این دو نفر، نه اینکه امام حسین (علیه السلام) را شهید کردند، تمام خوبهای خلقت را شهید کردند.

## حیوانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بهتر می‌شناسند

حالا باز هم به شما بگویم، قربانتان بروم! فدایتان بشوم! حیوانات بهتر می‌شناسند. تو همراهش باید پی روزی بدوی. همراهش باید بدوی که مبلغ اندکی پول گیت بیاید. کاسب، باید بدود. آن، باید بدود. این، باید بدود. چرا اینقدر می‌دوید؟ حیوانی که علی دوست است نمی‌دود. خرم و شاد است. تو چرا اینقدر پژمرده‌ای؟ نمی‌گویم علی (علیه السلام) نداری، علی (علیه السلام) را نمی‌شناسی. من هشتاد و پنج سالم هست. شادم. هیچ غصه‌ای ندارم. فقط غصه‌ام این است که چرا امام زمان (علیه السلام) تشریف نمی‌آوردند. فقط شما صدمه‌ای به من می‌زنید که از این جلسه بروید. می‌فهمم که گیر گرگها می‌افتید. هیچ غم و غصه‌ای ندارم. از قیامتش نمی‌ترسم، از هیچ چیزش نمی‌ترسم. چرا نمی‌ترسم؟ من علی (علیه السلام) دارم، من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارم، من زهرا (علیها السلام) دارم، من حسین (علیه السلام) دارم، من حسن (علیه السلام) دارم، من امام زمان (علیه السلام) دارم. با محبت این‌ها وارد محشر می‌شوم. چه ترسی دارم؟ تو باید بترسی که دنیا، دنیا، می‌کنی که اینها از تو گرفته می‌شود. مگر این‌ها گرفته می‌شود؟ چرا اهل دنیا می‌شوی که دنیا از تو گرفته شود؟ بیا اهل این حرفها بشو. اگر حقیقت این حرفها را نمی‌دانیم، ظاهرش را باید بدانیم.

## مقام دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خدا می‌داند

خدا می‌داند دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه مقامی دارند؟ ما مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که نمی‌دانیم، مقام دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را هم نمی‌دانیم. الان که می‌خواهد بمیرد، عین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با او برخورد می‌کنند. چرا؟ کسی نیست مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را بشناسد. حالا با اجازه می‌آید جاننش را می‌گیرد. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواست از دنیا برود در بسته بود، بس که از این‌ها بدش می‌آمد که این‌ها نیابند. یک وقت دید کسی در می‌زند. گفت: برو در را باز کن، جبرئیل است که در می‌زند، عزرائیل است که در می‌زند. آمد گفت: یا رسول الله! مبارک باد. بهشت برای تو زینت شده. ملائکه همه برای تو صف کشیده‌اند. آن مؤمن واقعی هم همین‌جور است. آن مؤمن واقعی هم شاید یک ذراتی مهر دنیا داشته باشد. روایت داریم، یک گل می‌آورد به او می‌دهد، بو می‌کند. آن ذره محبت هم می‌رود. آن وقت خدا را لبیک

می‌گوید. آن وقت جایش را نشانش می‌دهد. چرا؟ این مؤمن، علی (علیه السلام) گفته، این مؤمن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول دارد. این مؤمن، «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول دارد. تو می‌روی چه کسی را قبول می‌کنی؟ من نمی‌خواهم در این نوار اسم لهُو و لعب را بیاورم. شما مردم، اغلبتان پی لهُو و لعب هستید.

عزیز من! قربانت بروم! بین من دارم چه می‌گوییم؟ با اجازه جانت را می‌گیرد. من نمی‌خواهم قسم به قرآن بخورم، نمی‌خواهم قسم به علی (علیه السلام) بخورم، من در مریض‌خانه بودم. سراغ من آمد. از من اجازه خواست. گفتم برو. من می‌خواهم چند وقت دیگر باشم. انشاءالله امیدوارم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را، حضرت زهرا (علیها السلام) را در حد اسمشان، معرفی کنم. رفت. تو چه می‌گویی؟ به قدری زیبا بود که خدا می‌داند. چقدر عزرائیل زیباست. اما با مؤمن زیباست، با کفار خشن است.

تمام عزت بشر، تمام عزت انس و جن به واسطه محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، عزیز من! قربانتان بروم! فدایتان بشوم! تمام دوستی‌های ما با ائمه به واسطه دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. چرا؟ من روایت و حدیث نقل می‌کنم. من از خودم که حرف نمی‌زنم. من زیر قبه امام حسین (علیه السلام) گفتم: اگر حرف از خودم زدم، رگ دلم را قطع کن. من را لال کن. به امام رضا (علیه السلام) هم گفتم: آقا جان! قربانت بروم! من را هدایت کن، حرف از خودم نزن. گفتم: می‌دانی، آنجا زیر قبه امام حسین (علیه السلام) این را خواستم، الان از تو هدایت می‌خواهم. من را هدایت کن. مبادا حرف از خودم بزنم. چرا؟ این همه، حرف ائمه است. این همه، حرف قرآن است. این همه، حرف خداست. این همه، حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. چرا از خودت حرف می‌زنی؟ مگر تو ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداری؟ گفت: از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. چرا از خودت حرف می‌زنی؟

چه کسی همچنین حرفی زده؟ چه کسی همچنین ادعایی کرده؟ بیایید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قدر یک آدم راست‌گو قبول کنید. می‌گوید با تمام پیامبران آدمم. با پیامبر آخرالزمان آشکارا بودم. حالا، آیا علی (علیه السلام) از فاطمه بنت اسد به دنیا آمده؟ تو چه چیزی می‌گویی؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خانه خدا ظاهر شد، نه اینکه به دنیا آمد. حالا ظاهر شدنش به این خاطر است که می‌خواهد شما را نجات دهد و گرنه علی (علیه السلام) بوده است.

## نجات نسل بشر به واسطه وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اصلاً اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، آن کشتی را هدایت نمی‌کرد، نسل بشر ورمی‌افتاد. ای بشر! بدان، نسلت به وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. من خطاب به تمام بشر می‌کنم. من خطاب به بشر تا قیام قیامت می‌کنم. نسلتان ورمی‌افتاد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یک کاری کرد که نسل شما ورنیفتد. حالا می‌آیید مشابه درست می‌کنید و حرف می‌زنید؟ تو کجا علی (علیه السلام) را شناختی؟

حالا آب همه جا را گرفته، خدای تبارک و تعالی گفت: از هر بشر و حیوانی یک جفت ببر آنجا، که نسل این‌ها ورنیفتد. آخر، تمام دنیا را آب گرفت. بی‌خود نبود که پسرش بالای کوه رفت و افتاد. گفت: پسر من! گفت: «انک لیس من اهلک» اهلیت کسی دارد که علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول دارد. کجا حواستان این طرف و آن طرف می‌رود؟ حالا هم اگر کشتی را واژگون می‌کرد، نسل بشر تا قیامت ورمی‌افتاد. حالا دائم بچه‌هایش را روانه کرد گفت: بچه‌های من! اگر این کار را بکنید نسل بشر ورمی‌افتد. روایت داریم اینقدر کشتی را گرفتند که دیگر جای دستشان نبود. اینکه می‌گرفت، این دست آن را می‌گرفت. حالا گفتند: نمی‌شود. گفت چرا؟ گفت: یک جوانی در عرصه کشتی است. قربان این جوان بروم. این چه جوانی است؟ این، پیر تمام خلقت است. می‌گویند جوان، بی‌خود می‌گویند، این پیر تمام خلقت است. حالا تارفت دستش فلج شد. گفت: بچه‌ها بروید فایده ندارد. پس جان من! نسل تو به واسطه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، وجود تو، به واسطه علی (علیه السلام) است.

حالا شیطان یک روزی پیش پیامبر آمده بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم نشسته بود، گفت: یا رسول الله! خب، من کارم این است که گفتم. مردم را گمراه می‌کنم. من کارم گمراهی است. ما می‌خواستیم کشتی را واژگون کنیم، نشد و رفتیم یک شمشیر توی دست من زد. گفت: علی جان! دستش را خوب کن. حضرت یک نگاهی کرد. دستی کشید و دستش خوب شد.

## امیرالمؤمنین (علیه السلام) رحمة للعالمین است

نگو چرا دست شیطان خوب شد اگر دست شیطان نبود، حرامزادگی نمی‌کرد؟ رحمة للعالمین، کارهایش رحمت است. چرا؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مگر کارهایش رحمت نبود. حالا معاویه به عمر و عاص می‌گوید برویم. (ببین قبولی و دانستن به غیر یقین است. معاویه اینقدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول دارد که می‌گوید که اگر بگوید که من می‌میرم درست است. این اینقدر می‌داند، اما یقین ندارد.) گفت: ما را می‌کشد. عمر و عاص گفت: تو هنوز علی (علیه السلام) را نشناختی. آنجا رفتند. گفت: علی جان! ما آمده‌ایم اینجا، مسافریم، یک سؤالی داریم. شما از دنیا می‌روید یا معاویه زودتر می‌میرد؟ (نگفت می‌میرد. گفت از دنیا می‌روید. معرفتش بهتر از من و تو بود) گفت: نه، من از دنیا می‌روم و معاویه هست.

حالا این دو نفر رفتند. مالک در خانه است. (من می‌خواهم قضیه شیطان را بگویم که شما نروید بگویید که شیطان که به این حرامزادگی است، چطور دستش را خوب کرد. دارم مثال می‌آورم که جلوی نادانی‌تان را بگیرم.) فرمود: مالک فهمیدی چه کسی بود؟ این معاویه بود، این عمر و عاص بود. مالک پازمین زد. گفت: چرا به من نگفتی؟ فرمود: مگر ما آمدیم خدعه کنیم؟ خدا کار خودش را می‌کند. حالا هم همین‌جور است. غصه نخور. خدا می‌گوید من در کمین‌گاه ظالمین هستم. هر که باشد به او می‌زنم. عزیز من! تو خودت ظالم نباش.

این عمر بن عبدود این اصلاً یک چیزی بود، مثل اوج بود. آمده از هزاران مردم انتخاب شده. حالا آمد به حساب خودش، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بکشد. با هم برخورد کردند. اتفاقاً مادرش هم به او گفته بود که مادر! هر که گفت من حیدرم، به گرد او نگرد. چون کشنده تو است. خیلی مادرش وارد بود. حالا آمد گفت: دو تا کار بکن. یا اسلام بیاور یا برو. گفت: نه. گفت: اینجوری که نمی‌شود. او، حرف مادرش در گوشش بود. گفت: علی جان! اگر نیزه‌ام را همچین کنم، تو را می‌آورم بالا. بیا و خلاصه با ما نجنگ. گفت: نه. گفت: پس پیاده شویم. وقتی پیاده شد یک شمشیر انداخت به طرف سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) (بعضی‌ها می‌گویند جبرئیل جلوی او را گرفت. یک ذره کمی آسیب رساند.) او هم یک ضربه زد پایش قطع شد. پایش قطع شد و افتاد.

حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دید، این خیلی چیز است. پایش را برداشت و طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرت کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک قدری مسامحه کرد. گفت شاید به حال بیاید و توبه کند. ببین! علی (علیه السلام) این است. نمی‌خواهد دشمنش جهنم برود. دلش می‌خواهد یک واسطه‌ای بشود که این بالاخره باز هم نسوزد. این علی (علیه السلام) است، تو که نیستی. من نیستم که بخل و حسد داشته باشم.

درباره عمر هم همین کار را کرد. عمر گفت: من دارم آتش را می‌بینم. چند نفر بودند که آتش را می‌دیدند. یکی عمر، یکی ابابکر، یکی جراحه است. او هم می‌دید. او هم خیلی بد بود. ببین! امیرالمؤمنین (علیه السلام) اختیار کل خلقت را دارد. این با تمام جنایتش، با تمام اینکه زهرا (علیها السلام) را کشته است، علی (علیه السلام) رؤف خلقت است، حالا گفت: بیا برو منبر بگو من بی‌خود این کار را کردم، بگو وصی رسول الله، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، من اشتباه کردم. عمر گفت: النار، النار و لا العار. من این کار را نمی‌کنم.

حالا عزیز من! من حرفم این است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در فکر است که آن‌ها هم نسوزند. من هم همین‌جور بودم. من وقتی مکه رفتم، گفتم: خدایا! آن موقع که گفته شد ارکان خدا شکست، تمام این‌ها عده‌ای بودند، گنهکار بودند، ولایت نداشتند و مُصر هم نبودند.؟؟؟

یک وقت تو ولایت نداری، مُصر هم نیستی، گناه کردی، کارهای ناشایسته کردی، تو اهل جهنمی. مگر نبود که آن، مکه رفته، امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: برو عقابش کن. حالا همان هم زهرا (علیها السلام) آمد واسطه شد. گفت: این واعظ من است. من را معرفی کرده است. قربان آن واعظها بروم که علی (علیه السلام) را معرفی می‌کردند. قربان آن واعظها بروم که زهرا (علیها السلام) را معرفی می‌کردند. تو چه کسی را معرفی می‌کنی؟ مگر حضرت سجاد نگفت: ای خطیب، تو داری خدا و رسول را برای خلق به غضب می‌آوری. حالا آوردش پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام)،



گفت: زهرا جان! من غیر امر کار کنم؟ مکه نرفته. خدا گفته. گفت: آیا امر است که واعظ من را بسوزانی؟ گفت: پس زهرا جان! پسرش مهدی را صدازد، تا گفت مهدی، حضرت، حاضر شد. گفت: حالا این برود مکه. پس عزیز من! زهرا (علیها السلام) دفاع کن شماست. کجا مجلس زهرا (علیها السلام) را می‌گیری و این کارها را می‌کنی؟ برمی‌گردد می‌روی آن کارها را می‌کنی یا کسی دیگر را معرفی می‌کنی؟ تو باید زهرا (علیها السلام) را معرفی بکنی.

## بیایید محرم حضرت زهرا (علیها السلام) شوید

الحمد لله در تمام عمرم نتوانستم حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کنم، اما حرفش را زدم.

عزیز من! بیایید دست از علی (علیه السلام) برندارید. بیایید دست از امام حسین (علیه السلام) برندارید. الان مثل همان زمان شده، شما وارد نیستید، خفقان است. من به علی قسم! نمی‌توانم بگویم. الان مثل همان زمان است. خفقان است. اگر هفتاد هزار نفر رفتند آن طرف، صدها هفتاد هزار نفر، رفتید آن طرف.

حالا عزیز من! قربانتان بروم! فدایتان بشوم! جان من! بیایید حرف بشنوید. حالا کسی که آن طرف نرود، حضرت زهرا (علیها السلام) محرم است. تو نامحرمی که راهت نمی‌دهد. ببین عمویش نامحرم شد، راهش نداد. حالا می‌گوید: علی جان! چهار روز است گویا کم و زیاد من این‌ها را ندیدم. به اینها بگو بیاید. سلمان بیاید، اباذر بیاید. این‌ها کسانی هستند که تو را یاری کردند. این‌ها کسانی هستند که رفتند طرف آن دو نفر. من همین جا این‌ها را دوست دارم، آخرت به جای خودش. حالا این‌ها آمدند، گفتند رفتید. سرهایشان را زیر انداختند. گفت: حالا چهار تا زن مجله دیدن من آمد. سؤال کردم اسمتان چیست؟ یکی گفت: سلمانیه، من حوریه سلمان هستم. مقدادیه، من حوریه مقدادم. حوریه‌های اباذر و میثم را نشانسان داد.

تو می‌روی چه چیزی را ببینی؟ او را نشانت می‌دهد. برو محبت آنها را دور بریز. بیا محبت زهرا (علیها السلام) داشته باش. ای عزیزان من! کجایی؟ اگر می‌گویم آخر عمرم است، خب، دیگر هر کسی که توی هشتاد و نود می‌رود دیگر دعوت دارد. حالا غصه نخورید که من بگویم خواب دیدم که می‌میرم. نه، من حالا هستم. اما دیگر آخر عمرم است. من دلم می‌خواهد یک صحبتی راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته باشم. حالا پس اگر شما اینطور باشید، محرم زهرا (علیها السلام) می‌شوید. من دلم می‌خواهد همه شما محرم شوید. به تمام آیات قرآن! من محرم هستم. نمی‌خواهم خیلی افشایش کنم که بگویند حرف از خودش می‌زند. یک عده‌ای مثل مگس هستند، تا چیزی می‌گویند، می‌گویند خودش را معرفی کرده است. اینقدر مرتیکه خر است که آمده به من می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) چطور تعریف خودش را می‌کند؟ خب، وقتی اینطور بگوید که دیگر من هیچ چیز. من نمی‌توانم یک حرفهایی بزنم. دلم می‌خواهد همه‌تان محرم بشوید. از کجا محرم می‌شویم؟ گناه نکنیم. از کجا محرم می‌شویم؟ این‌ها را خلق حساب نکنیم. از کجا محرم می‌شوی؟ دنبال خلق نرو. از کجا محرم می‌شوی؟ واحد باش. از کجا محرم می‌شوی؟ با سختی این زمان بساز. کجا محرم می‌شوی؟ قانع و راضی باش. دست پیش کسی دراز نباشد. گفتم: اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست در مسلمانی ماست.

## بیایید علی‌خواه شوید

قربانتان بروم! دوباره تکرار می‌کنم. خیلی باید توجه کنید. یک نگاه توی تمام خلقت بکن بین کسی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست؟ نیست. اگر من گفتم، درست گفتم. گفتم: تمام خلقت محتاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. چرا؟ هر که علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشد، اهل جهنم است. به تمام آیات قرآن! روایت داریم: خدا می‌گوید اگر علی (علیه السلام) را دوست داشتید (نه اینکه که حالا به آن درجه) من جهنم را خلق نمی‌کردم. اصلاً جهنم را برای دشمنان علی (علیه السلام) خلق کرده است.

قربانت بشوم! فدایت بشوم! عزیزان من! جان من! بیا. من نمی‌گویم علی‌پرست شو، علی‌خواه شو. نمی‌گویم علی‌پرست

شو که بگویید خدا را باید پرستیم و برای من حرف درآورید (اما من خودم یک جور دیگری هستم) بیایید علی خواه شوید. بیایید «اليوم الكملت لكم دينكم» را قبول داشته باشید. دوباره تکرار می‌کنم. می‌گویید شما بی‌دین می‌روید؛ یعنی بی‌محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بی‌دین است. خیلی حرف قشنگ است. حرف هم قشنگ است. هم مصداق دارد، هم حقیقت دارد.

آسوده خاطریم که در دامن توام      دامن نبینم که در دامنش بروم

بیایید در دامن امام زمان. امام زمان به شما راه می‌دهد. عزیز من! قربانتان بروم! بیا برو در دامن علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین.

## امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) غریب است

من تحقیقات کردم هیچ‌کس مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) غریب نیست. یعنی می‌دانید چه چیزی غریب است؟ نه خودش، امرش غریب است. امرش را کسی نمی‌شناسد. علی (علیه السلام) خودش غریب نیست. خودش در تمام این کرات گردش می‌کند. تمام این کرات به امرش هستند. او چه غریبی دارد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) امرش غریب است. چرا غریب است؟ رفت توی چاه حرف زد. به تمام آیات قرآن! من آن چاه را دیدم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) کار لغو نمی‌کند. مؤمن که کار لغو نمی‌کند، علی (علیه السلام) که کار لغو نمی‌کند. توی چاه حرف می‌زند. چاه مثل ضبط، ضبط کرده است. انشاء الله امیدوارم عمرتان طولانی بشود تا ظهور حضرت، آن وقت می‌بینید آن چاه حرف می‌زند.

یا علی